کاخ بلند: شاهنامه

عالی محمودی، امیدوار

شاهنامه فردوسی کتاب ارزشمندی‏ست،که خاطرات و خطرات تاریخ و زندگی ایرانیان را به زیباترین سخن ماندگار کرده‏ است،برای رسیدن به کیستی و چیستی خویش و خویشان و برای‏ آشنایی با سرگذشت و تاریخی که فراز و فرودهای فراوانی را در تقدیر داشته است نیاز بسیاری به خوانش و دریافت شاهنامه است، چرا که شاهنامه روشن‏ترین بازتاب زندگی ایرانیان است.

زندگی از دو منظر مادی و معنوی قابل کاوش و بررسی است، نگرش انسان‏ها به پدیده‏های طبیعی،چرایی و چه‏گونگی استخدام‏ توانایی‏های طبیعت و تأثیر این پذیرش بر باورها و نهادهای فکری و همه‏ی پیوندهای پیدا پنهان این دو مقوله باهم زندگی را تعریف و تشکیل می‏دهد.باید گفت و پذیرفت که زندگی الهامی از طبیعت‏ است،قسمتی از توانایی‏های نهفته جهان است که بیدار می‏شود و با بیداری این نهفته‏ها زندگی جریان می‏یابد.ایرانیان با طبیعتی ویژه و حوزه‏هایی گوناگون از دارندگی ماده‏ها،باورهایی ویژه دارند،برای‏ ره‏یافت به باورها و آیین‏های این ملت ناگزیر باید طبیعت و تاریخ را جست‏وجو کرد،برای رسیدن به تاریخ و طبیعت ایران و ایرانیان‏ بهترین و بی‏فریب‏ترین،گدار،گذار از متن شاهنامه است،زیرا زندگی مادی و معنوی در ارتباطی نزدیک و همگون در شاهنامه‏ تجلی و تبلور یافته است.

شاهنامه کاخ بلندی‏ست که با چینش بهترین و ارزشمندترین‏ آرمان‏های سازنده‏ی انسانی برآمده است،و باد و باران‏های روزگار هرگز نتوانسته و نخواهد توانست گزندی بدان برساند،فردوسی با گردآوری برداشت‏ها و رؤیاهای فراموش‏شده‏ی ملتی که می‏رفت تا خاطره‏ی دیر و دور تاریخ شود،خدمتی بزرگ به ایران و انسان کرد. داشتن و به کاربستن ارزش‏های راستینی که در شاهنامه آمده است، می‏تواند انسان‏ها را در ساختن زندگی و جهان یاری کند و با بدی و ویرانی به جنگ آورد و پیروز گرداند.

و امّا به راستی فردوسی کیست؟و شاهنامه از چه می‏گوید؟

فردوسی را با هر شناسنامه‏ی روزشمار و هر نامی که بشناسیم، نشناخته‏ایم.آن‏چه در شناخت فردوسی ارزشمند و دانستن آن‏ شایسته است،بازتابی‏ست که از تاریخ به او و از او به ما رسیده است. فردوسی هم مثل دیگران،نتیجه‏ی آمیزش نرینه و مادینه‏یی‏ست، روزی به دنیا آمده،روزگاری زیسته و روزی نیز مرگ را پذیرا شده، این چرخه و تجربه‏یی‏ست که هزاره‏هایی پیش از این آغاز شده تا روزی که به یقین نمی‏دانیم،ادامه دارد.

از آن‏جا که رنج،ارج و گنج انسان است،باید کوشید تا رنج‏های‏ فردوسی را شناخت؛رنج‏هایی که او را برانگیخت تا سی سال آزگار به بازیافت براده و بریده‏های ایران و ایمان در آوارهای هزار لایه‏ی‏ تاریخ بپردازد.

فردوسی رنج بزرگ ایران و انسان را داشت و این شعار و ستایشگری صرف نیست،بلکه گزارش حقیقت است.

صد هزاران شیر بود او در تنی‏ او چو آتش بود و عالم خرمنی

ایران چیست؟ایرانی کیست؟و انسان چه تعریفی در ذهن و زبان فردوسی دارد؟ایران مرز و سامانی جغرافیایی نیست،بلکه نمود فرهنگ و منشی‏ست که در سلوک و رفتاری هماهنگ با تجربه‏ی‏ تاریخ پدید آمده است.

و ایرانی انسانی‏ست که در کنار انسان‏ها و فرهنگ‏های دیگر خود را باور دارد و خدای را نیز،و انسان آفرینشی‏ست ارجمند که‏ رسالت و آبادانی جهان و پالوده شدن از بدی‏هاست.

تو را از دو گیتی برآورده‏اند به چندین میانجی بپرورده‏اند نخستین فکرت پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

شاهنامه خوار داشت،دنیا و انسان و پیام بندگی و بردگی را در باور خود ندارد و سفارش بدان نمی‏کند،بلکه گزارش رفتار و کردار خواجگی‏ست،کتاب زندگی،شادباش دانایی،پهلوانی و مهروزی‏ست،انسان شایسته‏ی شاهنامه برترین است.

ایمان قلبی و باورمندی ژرف به این گزینه‏های سازنده و دریافت‏ اشارت دلخاسته‏یی که جهان و انسان را تعبیر و تفسیری سزاوار می‏کند،احساس خویشی و مهرورزی فرزانگان و دارندگان خود را به‏ شاهنامه پرورش داده است.

در جهان شاهنامه کشورها،گروه‏ها و اندیشه‏های گوناگون هر یک به فراخور توان و گوهر پارسایی خود را رزم و پیکار همواره‏ی‏ نیکی و بدی پدیدار می‏شوند و معنی و مفهوم می‏یابند،در آرمان‏ شهر فردوسی،انسان‏های بهره و راز دانش،زور،زیبایی،ثروت، ایمان و اخلاق زندگی می‏یابند و خویشکاری راستین اینان پیکار بی‏امان با بدی و پلیداندیشی‏ست.خویش کاریی که فرجام انسان و جهان را بندگی خدا و مهربانی با خلق خدا تصویر می‏کند.

آن‏چه سامان‏دهنده‏ی حضور انسان در جبهه‏ی خیر و یا شرّ است،برخورداری از گوهر خرد است،خرد و خردمندان در شاهنامه‏ جایگاهی ارزشمند و برتر دارند،به یقین می‏توان گفت محوری‏ترین‏ عامل تداوم این پیکار در همه‏ی جهان بهره‏مندی‏یابی بهرگی از این‏ موهبت ارجمند است.

در شاهنامه خدا و انسان در خرد و اندیشه برانگیخته می‏شوند، دریافت انسان از زندگی و رسیدن به پرسش چرایی بودن،بسته به‏ چند برخورداری از خرد رنگ و راه می‏گیرد،جانی که راه به بی‏خردی‏ می‏سپرد،فرجامش تاریکی‏ست،جنگ،خودستایی،گناه،دروغ، ستمگری،آزمندی،کینه‏ورزی و...همه بار و میوه‏ی نادانی‏ست.

راز ناشایستی و ناسزاواری بسیاری از شاهان،پهلوانان،دستوران، زنان و مردان شاهنامه،نداشتن و بی‏بهرگی از گنج خرد است.

در شاهنامه آنان‏که خردمندترند،خدای ترس و بنده‏ی نوازند،و تنها به ناگزیر و برای زدودن و ستیه‏اش با پلیدی‏ست که قهرمانان‏ ارجمند تن به پتیاره‏ی جنگ و کشتن و کینه می‏دهند،آن‏چه‏ پیداست انسان شاهنامه زاده نشده است تا بمیرد و بمیراند،بلکه‏ زاده شده است تا زندگی را به ضرورت‏ها و ناگزیرهایش بیاراید،و گاه‏ جنگ باید ناگزیر و چاره‏یی سازنده است.انسان ارجمند شاهنامه‏ برای مرگ زندگی نمی‏کند،امّا اگر لازم می‏آید،برای زندگی می‏میرد (مرگ خودخواسته‏ی سیاوش و گریز از دامن‏های تر و آلوده‏ی دربار کیکاوس و مرگ جان‏خواسته‏ی کیخسرو...)

آن‏جا که زندگی و ارزش‏های بایسته‏ی آن تحریف می‏شود و گوهر خود را می‏بارد،مرگ موهبتی‏ست،فرصت وارستگی‏ست، تعریف دوباره‏ی زندگی‏ست،یافتگان و خواجگان ارزش‏مدار، مرگ‏شان انقلابی علیه تحریف زندگی و باژگونگی انسان راستین‏ است.

نمرد آن‏که او نیک کردار مُرد بیاسود و جان را به یزدان سپرد وزان کس که ماند همی نام بد از آغاز بد بود و فرجام بد

(ج 8،ص 286،ب.3998)

جان و خرد به عنوان بنیادی‏ترین آفرینش پرورگار در آغاز شاهنامه آمده است،این امر که ریشه‏یی ژرف در فرهنگ و باور ایرانیان دارد،با توجه به اهمیت آن بیش‏ترین نمود را در شاهنامه‏ دارد.

«اشو زرتشت خدا را«اهورامزدا»خوانده است و این کلمه‏ ترکیبی‏ست از«اه»به معنی هستی‏بخش،«من»به معنی منش و خرد،«اشا»به معنی راستی و داد،در حقیقت خداوند در باور ایرانیان‏ دارای سه ویژگی بنیادی‏ست،هستی،دانایی و داد.»1

نخستین بخش نام خداوند«هستی‏بخش»است و هستی‏ کیفیتی‏ست که نمی‏توان آن را بیان کرد،اگرچه قابل دریافت است، دانایی و داد نیز همین‏گونه‏اند.یعنی کیفیت و تعاریفی‏اند که قابل‏ درک هستند،امّا قابل بیان و دیدن نیستند.

ز نام و نشان و گمان برتر است‏ برآرنده‏ی برشده پیکر است‏ به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

و خداوند به واسطه‏ی صفت دانایی تواناست:

توانا بود هرکه دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

با توجه به این‏که خداوند بیکران و نامحدود و نامتعین است و انسان موجودی محدود و کرانمند با هستی متعین،نمی‏توان با توانایی و استعداد محدود خود نامحدود(خدا)را بشناسد،بلکه باید از طریق خرد،وجدان و بینش آن را دریابد.

«مزدا به معنای گوهر و دهنده‏ی خرد است...اهورامزدا در خرد خود جهان را آفرید و آفرینش را هنجار داد،اشو زرتشت از راه خرد، اهورامزدا را شناخت و اهورامزدا خود را در خرد زرتشت ظاهر کرد و اشو زرتشت از راه خرد،مردم را به همکاری و همگامی با اهورامزدا فراخواند.»2

خرد از جنس و گوهر خداست و به همین دلیل خداوند خود را در آن می‏نمایاند،در حقیقت مجانست،ایجاد قابلیت می‏کند،خرد در آفریدگار مصدر آفرینش است و نوع محدودشده‏ی آن‏چنان‏چه فعال‏ شود،قدرت آینه‏گردانی جنس خود را دارد.

ستایشی که فردوسی همواره از این ارزش بالقوه دارد،به دلیل‏ همین قابلیت است که در صورت به فعل درآمدن،می‏تواند از انسان، تعریف شایسته و سزاواری ارائه دهد و آدمی در ذهنیت فردوسی در پرتو همین موهبت معنی می‏یابد.فردوسی خرد را برترین دهش‏ پروردگار به انسان می‏داند،چراغی که راهنما و دلگشای جهان و آخرت است،منبع و منشأ همه عملکردهای بشر است و گروندگان‏ بدان رستگاران‏اند.

خرد بهتر از هرچه یزدان بداد ستایش خرد را به از راه داد

فردوسی در این ابیات ضمن سرایش خرد به عنوان ارزشمندترین‏ موهبت،شادی و غم را از او می‏داند و آن را چشم و گوش و هستی‏ انسان می‏داند.

در آموزه‏های دینی ایرانیان،بویژه آیین زرتشت،محک و معیار تشخیص مطلوب خرد بوده است و حتا در اوستا آمده است که اشو زرتشت از راه خرد اهورامزدا را شناخت.

«ای مزدا،هنگامی که تو را با دیده‏ی دل نگریسته،در قوه‏ی‏ اندیشه‏ی خود دریافتم که تویی سرآغاز/که تویی سرانجام/که‏ تویی پدر منش پاک/که تویی آفریننده/که تویی داور و دادگر اعمال جهانی و...».3

همین باورمندی و استعداد فرهنگی ریشه‏دار بود که ایرانیان را در کشف و درک آرا اندیشه‏های اسلامی پیشگام کرد.به گونه‏یی‏ که اکثر فلاسفه و اندیشمندان بزرگ جهان اسلام را ایرانیان تشکیل‏ داده‏اند و سهم بسیار بزرگی در تحولات جهان اسلام داشته‏اند.

تفاوت وحی در دین زرتشت با سایر ادیان،در این است که‏ زرتشت تنها وظیفه‏ی پیام‏رسانی نداشت،بلکه او با خرد،روش‏ها و گونه‏های مختلف زندگی را ارزیابی کرده و آن‏ها را با خرد می‏سنجید و راه درست را انتخاب می‏کرد و به کار می‏بست،گسترش دین‏ زرتشت تنها از راه تبلیغ با سخن خردمندانه و شیرین باید صورت‏ گیرد.

با عنایت به آن‏چه گذشت،به نمودهای از این باور که در شاهنامه بازتاب یافته است،می‏پردازیم.باوری که سراسر شاهنامه‏ را دربرمی‏گیرد و بر آن پرتو افکنده است،به گونه‏یی که می‏توان‏ شاهنامه را خردنامه‏ی زبان و فرهنگ فارسی دانست.

1-خداشناسی از راه خرد ممکن می‏شود:

تو خستو شو آن را که هست و یکی‏ست‏ روان و خرد را جز این راه نیست‏ خردیافته مرد یزدان‏شناس‏ به نیکی ز یزدان شناسد سپاس

2-دادگری و خدای‏ترسی نتیجه‏ی خردمندی‏ست:

نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود خرد افسر شهریاران بود همان زیور نامداران بود

(ج 7،ص 412،ب،1895)

3-خرد مایه‏ی شادمانگی جان و روان است:

فزون از خرد نیست اندر جهان‏ فرونده‏ی کهتران و مهان‏ ... بپرسید دیگر که در زیستن‏ چه سازی که کم‏تر بود رنج تن‏ چنین داد پاسخ تو را با خرد دلش بردبار است رامش برد

(ج 8،ص 122،ب.1157)

«و بهترین چیز نصیب او باد،آن را که آرزوی بهشت است به‏ توسط خرد مقدس و مهربان خویش،بهشت بدو ارزانی،رحمت‏ پاک‏منشی که از برکت راستی می‏بخشی هرروز با شادمانی زندگانی‏ بلند بدو عنایت کن.»4

4-خرد برترین موهبت است:

بدو گفت زین ده کدام‏ست شاه‏ سوی نیکویی‏ها نماینده راه‏ چنین داد پاسخ که راه خرد ز هر دانشی بی‏گمان بگذرد

(ج 7،ص 412،ب.1891)

6-زرتشت پیغمبر،رسالت خودرا با تکیه بر خرد آغاز کرد و در انجام آن از خرد استعانت جست:

در ایوان گشتاسب بر سوی کاخ‏ درختی گشن بود بسیار شاخ‏ همه برگ وی پند و بارش خرد کسی کو خرد پرورد کی مُرَد خجسته پی و نام او زردهشت‏ که آهرمن بدکنش را بکشت

به شاه کیان گفت پیغمبرم‏ سوی تو خرد رهنمون آورم

(ج 6،ص 68،ب.40)

7-خرد پناهگاه و تکیه‏گاهی استوار است و موهبتی قابل اعتماد:

خرد باد جان تو را رهنمون‏ که راهی دراز است پیش اندرون‏ ز شمشیر دیوان خرد جوشن است‏ دل و جان داننده زو روشن است

(ج 8،ص 197،ب 260)

خرد و قرار گرفتن در پرتو تابناک آن،پیامدهایی دارد که جامعه‏ را به سوی سلامت و سعادت رهنمون می‏شود.زندگی شخص و به تبع آن زندگی اجتماعی با به‏کارگیری خرد سامان واقعی می‏یابد، رسالت انسان و غایت آفرینش او رسیدن و درک چرایی آفرینش‏ است،با پاسخ دادن به این پرسش انسان،جایگاه واقعی خویش را می‏یابد،از آن‏جا که هستی متعین پی‏آیند خرد و دانایی خداست،در آغاز شاهنامه پروردگار با صفت خردمندی ستایش شده است:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

انسان آفریده شده است تا به استعانت خرد،از خاک فاصله بگیرد و به افلاک برآید.خرد مایه‏ی دادگری،خداشناسی،شادی، خودشناسی و...است.آن‏چه تعریف شایسته و سزاوار انسان است، اندیشمندی و خردمندی اوست انسان با اندیشه‏اش تعریف می‏شود.

ای برادر تو همه اندیشه‏یی‏ ما بقی تو استخوانن و ریشه‏یی

(مولوی)

خرد علاوه بر آن‏که در ساختواره‏ی زندگی شادی و کامکاری‏ می‏آورد و بسیاری از فضیلت‏های اخلاقی را ضمانت می‏کند، بازدارنده از پستی‏ها و پلیدی‏هاست.انسانی که از خرد و دانایی کافی‏ برخوردار نباشد،به همان اندازه از تعریف شایستگی دور است.

اگر چیره گردد هوا بر خرد خردمندت از مردمان نشمرد اگر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز چنگ هوا کس رها

پی‏نوشت‏ها

(1)-مهر،فرهنگ،دیدی نو از دینی کهن(با تلخیص)،جامی 1375،ص 11.

(2)-همان.

(3)-پورداود،ابراهیم،اوستا،گات‏ها،بند 8،دنیای کتاب،ص 133.

(4)-همان.

(5)-مهر،فرهنگ،دیدی نو از دینی کهن(با تلخیص)،جامی،1375، ص 11.